

از دل تا دلنا

از دل تا دلنا

محمد حقوقی

نشر همراه، ۱۳۷۸

«از دل تا دلنا» شعرهای سال‌های ۶۹ تا ۷۱ محمد حقوقی شاعر و منتقد مشهور و با سابقه است. این مجموعه شامل ۳۳ قطعه شعر سپید می‌باشد که هر کدام از یک تا دو صفحه است و در نهایت کتاب با یک مقدمه کوتاه به ۷۸ صفحه بالغ می‌شود.

محمد حقوقی در مقدمه کتاب درباره شعرهای این مجموعه می‌گوید: «گاه دریا و دشت بی هیچ مقدمه، قلم را برمی‌دارم و بنویسم، و چون نوشتن بی‌نی این همان است که باید نوشته می‌آمد. با لحظات فلسفی و شاعرانه آندوهناک، گاه آندیشورانه و گاه خیال‌آزانه...» حقوقی در این کتاب با مضامین کوفته و موجز و تصویری کوشیده است که افکار و احساسات خود را بیان کند و گاه چه موفق این کار را کرده است.

یک مصعب

یک دریا

یک قایق

یک «گشت»

تا یک «بازگشت»

یک قایق

یک بندر

یک مصعب

یک رود

و تکرار

تکرار

اما این تصویرگرایی گاه با افراط زیاد همراه است، مثلاً به جای اینکه بنویسد «من آویزدم» یعنی آن را از راست به چپ بنویسد، آن را مثل خط قدیمی ژاپنی‌ها از بالا به پایین می‌نویسد که در نتیجه اینطور می‌شود:

می

ا

و

ی

ز

د

این کار لابد برای آن است که «آویزدم» و «آویزانی» بهتر حس و درک شوند. ولی جدا از این افراط کاری‌های گهگاهی، در مجموع کتاب «از دل تا دلنا» بیانی ساده و طبیعی دارد که بیشتر از روح و دل یک شاعر کهنه کار و تصویرگرا برمی‌خیزد:

جوانی

که هر شب

از تو نور می‌شود

و پوری

که هر روز

به تو نزدیک...

اردلان عطارپور

پیامبرانه قائل بود. حال آنکه امروز دیگر چنین نیست و تعدد رسانه‌ها و جامعه چند صدایی، مطلق اندیشی و تحکم زبانی را بر نمی‌تابد. همه آنچه درباره کتاب رنگهای کودکی گفته شد، مانع از آن نیست که ما را از خواندن این کتاب باز دارد. زبانی که ذکر آن رفت در موارد بسیاری، آنجا که داستان لحن کتاب مقدسی به خود می‌گیرد و یا فضایی اسطوره‌ای را القاء می‌کند بسیار موفق و زیبا از کار درآمده است. در داستان «ترا نباید که گواهی دروغ دهی...»، «خنوخ نوباوه» و «دایره گچی آگسورگی» زبان به روشنی انتقال دهنده مضمون آثار است. در داستان‌های «دو چرخه»، «اسارت خود کرده» و «قصه میدان فوتبال» زبان تغییر می‌کند و با محتوا کاملاً چفت می‌شود. از نکات دیگر در این کتاب، درستی ترجمه آن است. تقریباً کمتر خطای معنایی می‌توان در این کتاب نسبتاً حجیم یافت و این خود مزیتی است نادر. این را با مقایسه داستان «تیل راهبان»^۲ با متن اصلی دریافتم و نیز اغلب داستان‌های این کتاب را که کمابیش این جا و آن جا خوانده بودم. خواندن این کتاب جذاب را به همه آنها که از کودکی نخستین گذشته‌اند و گاه به یاد آن حسرت جانشان را فرا می‌گیرد و آنها که در کودکی واپسین‌اند، توصیه می‌شود. بویژه آنکه این همه کودکانگی زیبا در آن موج می‌زند. برای مترجم محترم که آثار زیبایی از او خوانده‌ایم آرزوی توفیق و تداوم داریم.

● پانویس‌ها:

۱- نقل به مضمون از «سه دگردیسی» در چنین گفت زرنشت نیچه.

2. Gerhart Hauptmann, Bahnwarter Tiel, Max Hueber Verlag Munchen 1964 (English - Deutsch)

ص ۹۰ سطر ۶ با توجه به استمراری که در روال داستان به چشم می‌خورد «تحمیل می‌کرد» درست‌تر است. صفت‌های «ستبری و قائمی» برای دیوار، و «کلبه» مطلق تاریک و جمله‌های لبان به ویژه سُرُخ‌اش از شادایی روحانی اما سختگیرانه، محکم بسته بود، «اما یک روز سرانجام در خانه راهب جوان را باز کرد، آن هم تا آخر»، «تمامی چهره‌اش وارفت» کلمه «حال» در داستان «فلیسیاتس» که تقریباً ۱۰ بار به جای «حالا» و قیدهایی شبیه آن به کار رفته، «پدر خطاب به روبرو بانگ زده (ص ۱۷۳) یا «پسر همچنانکه از تقلائی دیدن نفیر می‌زد، پرسید» (ص ۱۷۴)، «منی دادم چرا این تصمیم به سرم زده» [مگر تصمیم به سر آدم می‌زند!] (ص ۱۷۹) «در جا، رو به خواندن می‌کردند» (ص ۲۱۲) و بسیاری جملات و عباراتی از این دست، ضعف تألیف دارند و یا بر دل نمی‌نشینند.

یکی از دستاوردهای زبانی داستان‌نویسان قرن بیستم، پالوده کردن زبان و آوردن آن به میان مردم کوی و برزن است در حالی که مترجم سختکوش از عباراتی استفاده کرده که ناخواسته پوشالی و مصنوع‌اند. البته پالودن زبان به معنای طبیعی کردن آن است نه بسره کردن آن. فخامت و شکوهمندی تنها از آن متون دوران کلاسیک است یا متونی که در روزگار ما برای به تصویر کشیدن آن روزگاران نوشته می‌شوند یا اینکه عملاً قصد نقیضه کردن یا گروتسک جلوه دادن زبان را دارند و گرنه چیزی ست سپری شده و مربوط به موزه تاریخ ادبیات که باید فقط آن را به خوبی دانست از آن بهره برد و از امکانات آن برای پر بارتر کردن زبان امروز استفاده کرد. افزون بر این زبان فخیم با ماهیت آمرانه و پدرسالارانه‌اش، برخاسته از جامعه‌ای تک صدایی و روزگاری ست که کلام و اصولاً ادبیات برای خود رسالتی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

علی عبداللهی

کودک و کبوتر

کتاب ماه ادبیات و فلسفه / شماره ۷۸ و مرداد ۱۳۷۹

۳۶